

## دکتر وندی ال ویدر، دانیل، جلسه 4 دانیال ۱

© 2024 Wendy Widder و Ted Hildebrandt

این دکتر وندی ویدر در حال تدریس در مورد کتاب دانیال است. این جلسه ۴، دانیال ۱ است.

ما در این سخنرانی به بررسی باب ۱ کتاب دانیال خواهیم پرداخت.

یک دقیقه دیگر، می‌خواهم این فصل را برای شما بخوانم. متن کتاب مقدس در درجه اول برای شنیده شدن، برای گوش دادن نوشته شده است. در گذشته، زمانی که مخاطبان اصلی این را داشتند، نسخه‌های خودشان را نداشتند.

احتمالاً فقط کاتبان تحصیل کرده به آن دسترسی داشته‌اند. بنابراین، مردم به آن گوش می‌دادند. آنها آن را حفظ می‌کردند.

آنها بارها و بارها آن را شنیده‌اند. بنابراین، بسیاری از ویژگی‌های یک متن برای شنیده شدن ساخته شده‌اند. به همین دلیل است که من دوست دارم هنگام تدریس، متن را بخوانم.

اما قبل از آن، می‌خواهم چند نکته در مورد خواندن روایت‌های کتاب مقدس، خواندن داستان‌های کتاب مقدس یا تاریخ کتاب مقدس بگویم. گاهی اوقات ما به کتاب مقدس می‌رسیم و آن را به عنوان فهرستی از وقایع تاریخی که اتفاق افتاده است، در نظر می‌گیریم. این کتاب فقط تاریخ اسرائیل را برای ما روایت می‌کند.

بعضی‌ها طوری به سراغ کتاب مقدس می‌روند که انگار یک کتاب علمی است. کتاب مقدس به ما می‌گوید که خدا چگونه کارهای خاصی را انجام داده است. بعضی‌ها طوری به سراغ آن می‌روند که انگار فقط چند داستان خوب است.

راه‌های مختلفی برای رسیدن مردم به متن کتاب مقدس وجود دارد. اما چیزی که می‌خواهم در شروع این بحث درک کنیم این است که یک داستان کتاب مقدس، صرف نظر از اینکه تاریخ باشد یا نه، صرف نظر از موضع شما در مورد آن، فقط فهرستی از وقایع نیست. این یک اثر ادبی با دقت ساخته شده است که احتمالاً برای انتقال یک یا دو نکته اصلی در نظر گرفته شده است.

در مورد کتاب مقدس، آنها الهیاتی هستند. بنابراین، کتاب مقدس تاریخ است، تاریخی است. ادبیات است و الهیات است.

بنابراین، هر سه این موارد در یک کتاب آمده است. به عنوان الهیات، منظور ما از آن این است که این کتاب کلامی درباره خداست. این یک مکاشفه از جانب خدا به خودش، درباره خودش به قومش است.

گاهی اوقات ما در این ایده گم می‌شویم و فکر می‌کنیم که این مربوط به افراد کتاب مقدس است. این مربوط به قهرمانان و شرورها یا وقایعی است که اتفاق افتاده است. این مربوط به آن افراد است، اما در واقع مربوط به اعمال خدا در تاریخ از طریق زندگی مردم است.

خب، آیا تاریخی است؟ بله، وقایع تاریخی را نشان می‌دهد، اما نکته اصلی آن این نیست. هدف آن آموزش تاریخ به ما نیست. هدف آن نشان دادن چگونگی عملکرد خدا در طول تاریخ است و این کار را در داستان‌هایی با دقت ساخته و پرداخته انجام می‌دهد.

بنابراین، تعریفی که دوست دارم هنگام مطالعه روایت کتاب مقدس و فکر کردن به نحوه خواندن کتاب مقدس در ذهنم داشته باشم این است که نویسندگان کتاب مقدس، یعنی نویسندگان انسانی که آن را با نظارت خدا نوشته‌اند، نویسندگان کتاب مقدس درباره وقایع تاریخی صحبت می‌کنند که به طور خلاقانه از طریق تکنیک‌های ادبی شکل گرفته‌اند تا مکاشفه خدا را منتقل کنند. بنابراین این به ما یک اثر تاریخی، یک اثر ادبی می‌دهد، اما تمرکز این است که این کتابی است که برای آموزش ما در مورد خدا طراحی شده است. این وحی خدا به ماست.

بنابراین، ما می‌خواهیم اجازه دهیم که کتاب مقدس یک اثر ادبی خوب باشد. این یک اثر ادبی خوب است. این یک اثر ادبی عالی است.

ما می‌خواهیم اجازه دهیم که داستان‌ها به خوبی ساخته و پرداخته شوند و تا جایی که می‌توانیم از این داستان‌ها بهره ببریم. اما باید به یاد داشته باشیم که این داستان‌ها به ما درباره خدا می‌آموزند. این وحی است.

این مکاشفه‌ی خودِ خداست. بسیار خوب، پس بیایید فصل اول، دانیال فصل اول را بخوانیم. من از روی نسخه استاندارد انگلیسی می‌خوانم.

من معمولاً وقتی درس می‌خوانم، دوست دارم از این نسخه یا نسخه استاندارد آمریکایی جدید استفاده کنم، چون به من کمک می‌کنند تا بهتر بفهمم عبری اصلی چیست. آنها همیشه ترجمه‌های خوانایی نیستند. برای انتخاب کنم NIV این کار، شاید

اما وقتی سعی می‌کنم بفهمم کلمات اصلی چه بوده‌اند و شاید نویسنده چگونه آنها را کنار هم چیده است، هم دارم. خیلی خوب، دانیال یکی ESV استفاده کنم. و اتفاقاً NASV یا ESV دوست دارم از چیزی مثل

در سال سوم سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا، نبوکدنصر، پادشاه بابل، به اورشلیم آمد و آن را محاصره ۱ کرد. ۲ و خداوند یهوایقیم، پادشاه یهودا را با برخی از ظروف خانه خدا به دست او سپرد. و او آنها را به سرزمین شنعار، به خانه خدای خود آورد و ظروف را در خزانه خدای خود گذاشت. ۳ آنگاه پادشاه به اشفناز خواجه‌سرای ارشد خود، فرمان داد تا برخی از قوم اسرائیل، چه از خاندان سلطنتی و چه از اشراف، را بیاورد. ۴ جوانانی بی‌عیب و نقص، خوش‌قیافه و ماهر در هر گونه حکمت، برخوردار از دانش، فهم و دانش، و شایسته برای ایستادن در کاخ پادشاه، و آموزش ادبیات و زبان کلدانیان به آنها. ۵ پادشاه سهمی روزانه از غذایی که پادشاه می‌خورد و شرابی که می‌نوشید برای آنها تعیین کرد. آنها باید به مدت سه سال آموزش می‌دیدند و در پایان این مدت، باید در مقابل پادشاه می‌ایستادند. ۶ در میان اینان دانیال، حننیا، میثائیل و عزریا از قبیله یهودا بودند و رئیس خواجه‌سرایان نام‌هایی بر ایشان نهاد: دانیال را بلطشصر، حننیا را شدراک، میثائیل را میشک و عزریا ۷ را عبدنغو نامید.

اما دانیال تصمیم گرفت که خود را با غذای پادشاه یا شرابی که او می‌نوشد، نجس نکند. بنابراین، از رئیس ۸ خواجه‌سرایان خواست که به او اجازه دهد خود را نجس نکند. ۹ و خدا دانیال را در نظر رئیس خواجه‌سرایان مورد لطف و محبت قرار داد، ۱۰ و رئیس خواجه‌سرایان به دانیال گفت: «من از سرورم پادشاه می‌ترسم، که خوراک و نوشیدنی تو را مقرر کرده است. زیرا چرا باید ببیند که تو در شرایط بدتری از جوانان همسن خود هستی؟ پس تو سر مرا نزد پادشاه به خطر می‌اندازی.» ۱۱ آنگاه دانیال به مباشری که رئیس خواجه‌سرایان او را بر دانیال، حننیا، میثائیل و عزریا گماشته بود، گفت: ۱۲ «خدمتکارانت را ده روز امتحان کن؛ به ما سبزیجات

برای خوردن و آب برای نوشیدن بده. « ۱۳ آنگاه ظاهر ما و ظاهر جوانانی که از غذای پادشاه می‌خورند را ملاحظه کن و با بندگانت مطابق آنچه می‌بینی رفتار کن.» ۱۴ پس او در این مورد به سخنان ایشان گوش فرا داد و ده روز ایشان را آزمود. ۱۵ پس از ده روز، دیده شد که آنها از همه جوانانی که از غذای پادشاه می‌خورند، از نظر ظاهری بهتر و از نظر بدنی فربه‌تر بودند. ۱۶ پس پیشکار غذا و شرابی را که باید می‌نوشیدند از آنها گرفت و داد به آنها سبزیجات داد.

در مورد این چهار جوان، خدا به آنها علم و مهارت در تمام علوم و حکمت عطا فرمود، و دانیال در ۱۷، تمام رؤیاهای خوابها فهم داشت. ۱۸ در پایان آن زمان، هنگامی که پادشاه دستور داده بود که آنها را بیاورند رئیس خواجه‌سرایان آنها را به حضور نبوکدنصر آورد. ۱۹ و پادشاه با ایشان سخن گفت و در میان همه ایشان کسی مانند دانیال، حنیا، میثائیل و عزریا یافت نشد. پس ایشان در حضور پادشاه ایستادند. ۲۰ و در هر مسئله‌ی حکمت و فهم که پادشاه از ایشان می‌پرسید، ایشان را ده برابر بهتر از همه‌ی جادوگران و ساحرانی که در سراسر قلمرو او بودند، می‌یافت. ۲۱ و دانیال تا سال اول سلطنت کوروش پادشاه در آنجا بود.

بسیار خوب، در فصل اول، دانیال و دوستانش به اسارت گرفته می‌شوند. این فصل با این زمینه تاریخی آغاز می‌شود. بنابراین، در سال سوم سلطنت یهوایقیم، پادشاه یهودا

خب، اگر چند سخنرانی پیش را به خاطر داشته باشید، ما داشتیم به بررسی موقعیت کتاب دانیال بر اساس جدول زمانی کتاب مقدس و جایگاه آن در تاریخ یهود می‌پرداختیم. و وقتی به اینجا رسیدیم، فقط یک نسخه خلاصه شده را اینجا ارائه خواهیم داد. وقتی به اینجا رسیدیم، حدود سال ۶۰۹ قبل از میلاد بود پادشاه یوشیا پادشاه پادشاهی جنوبی بود و او در راه بود تا به آشوریان در جنگ علیه بابل‌ها یا جنگ با بابل‌ها کمک کند.

و او در راه توسط فرعون کشته شد. پسرش یهوآحاز به مدت سه ماه پادشاه بود تا اینکه فرعون او را عزل کرد و پسر دوم یوشیا را پادشاه کرد. بنابراین، بیایید اینجا پیگیری کنیم.

بنابراین، یوشیا می‌میرد و پسرش یهوآحاز فقط برای سه ماه به سلطنت می‌رسد تا اینکه فرعون نکو او را عزل می‌کند و پسر دوم یوشیا پادشاه می‌شود. بنابراین، نه او، ما به سراغ پسر شماره دو، یهوایقیم، می‌رویم. درست است؟ بله، یهوایقیم پادشاه جدید است و او یک خراجگزار مصری یا پادشاهی جنوبی بود که نبوکدنصر مصریان را شکست داد.

من دارم بخش زیادی از تاریخ را اینجا خلاصه می‌کنم. بگذارید کمی آرام‌تر صحبت کنم. یهوایقیم به مدت سه سال دست‌نشانده‌ی نبوکدنصر بابل بود و سپس شورش کرد. وقتی او علیه بابل شورش کرد، نبوکدنصر به اورشلیم آمد، که حدود ۵۹۸-۵۹۷ قبل از میلاد بوده است، و این در کتاب دوم پادشاهان ثبت شده است.

بنابراین، در سال‌های ۵۹۸-۵۹۷ پیش از میلاد، خشم نبوکدنصر به دلیل شورش بر یهوایقیم نازل می‌شود این موضوع در کتاب دوم پادشاهان، باب ۲۴ آمده است. به نظر می‌رسد که یهوایقیم در جایی از این مسیر در گذشته است، و دقیقاً به ما گفته نشده است که چه اتفاقی برای او افتاده است، اما ناگهان، پسرش یهوایکین در متن پادشاه می‌شود. بنابراین، او می‌میرد، او پادشاه است، و در تبعید به بابل برده می‌شود.

او ظرف سه ماه پس از پادشاه شدن تسلیم می‌شود. بنابراین به بابل می‌رود. بنابراین اکنون ما هنوز به یک پادشاه در اینجا نیاز داریم.

خب، حالا پسر شماره سه را داریم که قرار است پادشاه شود، و این صدقیا است، او پادشاه جدید است. خب، یوشیا در سال ۶۰۹ بود، می‌میرد، پسر شماره یک پادشاه می‌شود، او عزل می‌شود، پسر شماره دو پادشاه می‌شود، او می‌میرد، پسرش پادشاه می‌شود، او را به تبعید می‌برند، و پسر سوم یوشیا پادشاه می‌شود. اورشلیم در واقع تحت سلطه صدقیا قرار خواهد گرفت، بنابراین ما به پایان پادشاهان نزدیک می‌شویم.

از نظر جغرافیایی، دریای مدیترانه، رود نیل، بنابراین مصر، اینجا سرزمین بین آنهاست، دریای جلیل، رود اردن، دریای مرده، خلیج فارس، دجله و فرات، بنابراین ما اینجا در بابل هستیم. به یاد داشته باشید، ما این مبارزه قدرت را داریم، بنابراین بابل و مصر را داریم، و هر بار که آنها درگیری دارند، اسرائیل در وسط است. ممکن است بگویید، خب، چرا آنها از این طرف نمی‌روند؟ خب، اینجا همه بیابان است.

بنابراین، تمام سفرها به این شکل، درست از طریق اسرائیل، انجام می‌شود. بنابراین، تاریخ اسرائیل از بسیاری جهات به این مبارزات قدرت بین امپراتوری‌ها وابسته است. آنها به نوعی تحت سلطه پادشاه حاکم یا قدرت حاکم آن زمان هستند.

بنابراین، در آیه اول دانیال ۱، ما در اینجا هستیم. ما در این مبارزه قدرت بین این دو هستیم، و یهوایقیم ناپدید می‌شود، اما او محاصره شده است. اورشلیم توسط نبوکدنصر محاصره شده است.

از نظر گاهشماری، این سال ۶۰۵ است. بنابراین، سال سوم یهوایقیم ۶۰۵ قبل از میلاد است. این یک مشکل تاریخی برای ماست.

و بنابراین، مشکل سال سوم یهوایقیم این است. نبوکدنصر، که پادشاه بابل است، اجازه بده از شر همه این پادشاهان مرده خلاص شوم. ما به یهوایقیم و نبوکدنصر پایبند خواهیم ماند.

سال پیش از میلاد، این سومین سال سلطنت یهوایقیم است. نبوکدنصر در بابل به تخت سلطنت ۶۰۵ می‌رسد، زمانی که پدرش، نبوپولسار، که نیازی به یادآوری او ندارید، می‌میرد. صبر کنید، بگذارید یادداشت‌هایم را اینجا مرتب کنم.

بنابراین، برای اینکه این محاصره در سال ۶۰۵ پیش از میلاد رخ داده باشد، ارتش نبوکدنصر باید در سوریه-فلسطین می‌بود. این کار از نظر گاهشماری دشوار است زیرا طبق اسناد بابلی، ما در واقع نبوکدنصر را در آن زمان اینجا نمی‌بینیم. و در آن ذکر نشده است که او اورشلیم را محاصره یا فتح کرده است.

پدرش می‌میرد. او در واقع ژنرال ارتش است. و پدرش هنوز پادشاه است.

او نفر دوم فرماندهی است در حالی که اینجا در سوریه و فلسطین در حال پیشروی است. پدرش در حالی که او در این لشکرکشی است، می‌میرد و او برای تاجگذاری به سرعت به خانه برمی‌گردد. و یک بازه زمانی بسیار کوتاه وجود دارد که این محاصره تاریخی می‌توانست در آن اتفاق بیفتد.

این احتمال وجود دارد که نویسنده‌ی کتاب دانیال در حال ادغام وقایع و کنار هم قرار دادن مجموعه‌ای کامل از تاریخ باشد. احتمال دیگر این است که ما می‌توانیم از روش‌های مختلفی برای ثبت زمان، سال‌های صعود و سال‌های پادشاهی استفاده کنیم. بنابراین، در دانیال ۱:۱، به ما گفته شده است که این سومین سال یهوایقیم است.

بنابراین، دانیال ۱.۱ در سال ۶۰۵ قبل از میلاد، یعنی سال سوم سلطنت یهوایقیم، رخ می‌دهد. به نظر می‌رسد که ما در این مورد مشکل داریم، زیرا اگر به آیه ۱ از باب ۲۵ ارمیا مراجعه کنید، در ارمیا ۲۵ به سال

چهارم سلطنت یهوایقیم به عنوان سال اول سلطنت نبوکدنصر اشاره شده است. بنابراین، اگر سال چهارم سلطنت یهوایقیم، سال اول سلطنت نبوکدنصر باشد، آنچه در اینجا داریم این است که نبوکدنصر احتمالاً قبل از اینکه پادشاه شود، جایی را محاصره می‌کند.

و کتاب دانیال او را نبوکدنصر، پادشاه بابل، می‌نامد. بنابراین، این یک تناقض است که ما کمی در حل آن مشکل داریم. یکی از راه‌هایی که محققان تمایل دارند این موضوع را حل کنند این است که بگویند روش‌های مختلفی برای توضیح سال‌های عروج یا به تخت نشستن یک پادشاه وجود دارد.

بنابراین، ما یک سیستم بابلی داریم، که همان چیزی است که فکر می‌کنیم در دانیال ۱:۱ می‌بینیم. و در سیستم بابلی، شما یک سال برای به تخت نشستن یک پادشاه دارید. و سپس سال اول رسمی او در واقع سال دوم او بر تخت سلطنت است. و سپس سال دوم و سال سوم او را داریم.

بنابراین، سال عروج او به عنوان یک سال جداگانه، سال اول، سال دوم، سال سوم، محسوب می‌شود. این سیستم بابلی محاسبه سال‌های سلطنتی است. سیستم یهودی، که فکر می‌کنیم در ارمیا منعکس شده است، این کار را کمی متفاوت انجام می‌دهد.

بنابراین، در روش شمارش سال‌ها در آیین یهود، سال عروج همان سال اول است. بنابراین، آنها به تخت سلطنت می‌رسند، و این همچنین سال اول، سال دوم و سال سوم است. و سپس، زمانی که به اینجا می‌رسید، در سال چهارم هستید.

بنابراین، دو سیستم مختلف برای محاسبه‌ی سال‌های سلطنت در کتاب دانیال یا کتاب ارمیا نشان داده شده است. بنابراین، وقتی می‌گوییم سال سوم یهوایقیم بود، این سیستم بابلی است. وقتی ارمیا در مورد سال چهارم خود صحبت می‌کند، این سیستم یهودی است.

بنابراین، صحبت از یک سال بر تخت نشستن است، فقط روش‌های انتقال آن متفاوت است. بنابراین معمولاً مردم این مشکل تاریخ را اینگونه توضیح می‌دهند. بنابراین سال سوم یهوایقیم در سال ۶۰۵ با سال عروج نبوکدنصر همزمان است.

باز هم، مشکل، فقدان شواهد تاریخی برای محاصره اورشلیم در سال ۶۰۵ است. در واقع هیچ چیزی در اسناد بابلی وجود ندارد که نبوکدنصر را در آن زمان در آنجا قرار دهد. این یک گاهشمار بسیار دقیق برای حضور او در آن زمان است.

ما می‌دانیم که او در اوایل سال ۶۰۵ در سوریه-فلسطین بوده است، اما در اسناد هیچ اشاره‌ای به اورشلیم یا یهوایقیم نشده است. پدرش در همان سال فوت می‌کند و او برای تاجگذاری خود به سرعت به خانه بازمی‌گردد. بین زمان لشکرکشی به سوریه-فلسطین در سال ۶۰۵ و تاجگذاری او در سال ۶۰۵، فاصله زمانی بسیار کمی وجود دارد.

با این حال، می‌توان گفت که دانیال ۱.۱ در واقع حضور نبوکدنصر را الزامی نمی‌داند. او می‌تواند پادشاه باشد، و اگر سربازانش حمله کرده باشند، لازم نیست بگویند که سربازان نبوکدنصر حمله کرده‌اند؛ این نبوکدنصر است که حمله کرده است. همچنین نیازی به محاصره نظامی رسمی نیست.

کلمه‌ای که در زبان عبری در آنجا استفاده شده است، می‌تواند به معنای نشان دادن خصومت باشد. این استدلالی است که توسط یک محقق از دهه ۸۰ و همچنین توسط ترمپر لانگمن مطرح شده است که این را

، قانع‌کننده یافته است. بنابراین، در این مورد، نبوکدنصر می‌توانست کسی را که در آن زمان یهوایکین بود، بدون حمله واقعی به او، به تسلیم شدن متقاعد کند.

بنابراین، اعمال خصمانه، هر چه که بودند، می‌توانستند برای متقاعد کردن او به تسلیم شدن بدون خشونت در برابر قومش کافی باشند. بنابراین، دانیال ۱:۱ می‌تواند به تغییر وفاداری اشاره داشته باشد. بنابراین یهوایکین تصمیم می‌گیرد که به جای نگاه حسرت‌آمیز به دست نشانندگان مصری، به نبوکدنصر وفادار بماند.

نکته دیگر این است که سال سوم اینطور نیست، شاید این اشاره به سال سوم سلطنت یهوایکین اشاره‌ای به سال سوم سلطنت او یا حتی سال سوم فرمانروایی او نباشد، اما می‌تواند اشاره‌ای به سال سوم پس از شورش او علیه نبوکدنصر در سال ۶۰۱ برای ادعای استقلال یهودا باشد. اگر چنین باشد، پس این محاصره‌ای که در دانیال ۱ شرح داده شده است، همان محاصره‌ای است که در دوم پادشاهان که در سال ۵۹۷ اتفاق افتاد شرح داده شده است. بنابراین، راه‌های مختلفی برای مقابله با این موضوع وجود دارد، که همان چیزی است که به آن دشواری تاریخی می‌گویند.

در نهایت، این موضوع تاثیری بر اصل مطلب فصل ندارد، اما یکی از مواردی است که باید در مورد آن فکر کنید و احتمالات مختلف را برای معنای متن بررسی کنید. یکی از جذابیت‌های بحث این است که سال سوم یهوایکین، سومین سال پس از شورش او را نشان می‌دهد. بنابراین، او در سال ۶۰۱، سه سال بعد، یعنی شورش کرد، زمانی که نبوکدنصر آمد و مردم را دوباره به اسارت گرفت، که می‌شود ۵۹۸، و این ۵۹۷، همان محاصره‌ای است که مطالب تاریخی زیادی در مورد آن وجود دارد.

جالب است که در کتاب دانیال، اشارات زیادی به سال‌های اول و سوم وجود دارد. بنابراین، اینجا ما در سال سوم یهوایکین هستیم. وقتی به دانیال ۷ و دانیال ۸ می‌رسیم، سال اول بلشصر و سال سوم بلشصر را داریم.

ما سال اول کوروش، سال اول داریوش مادی و سال سوم کوروش را داریم. بنابراین گلدینگی در واقع استدلال کرده است که ممکن است این روش متن برای اشاره به اوایل سلطنت پادشاه یا در آغاز سلطنت پادشاه و نه چندان دور از سلطنت پادشاه باشد. بنابراین به جای اینکه یک تاریخ دقیق باشد، می‌تواند نوعی روش ادبی برای گفتن باشد، هه، نزدیک به آغاز، هه، پس از اینکه او مدتی پادشاه بوده است.

این ممکن است. بنابراین، ما آن‌گور را در دانیال می‌بینیم که اول و سوم، سوم، اول. پس این ممکن است. این چیزی است که اینجا اتفاق می‌افتد.

، احتمال دیگر این است که دانیال ۱:۱ این تبعید اسیران را خلاصه می‌کند، تبعیدی که در سال ۵۸۷ رخ داد و سپس آخرین تبعید در، یا ببخشید، ۵۹۷، و سپس ۵۸۷. بنابراین، ممکن است سه تبعید مختلف داشته باشید که نویسنده‌ی دانیال ۱ ممکن است همه را در یک جا جمع کرده باشد. او نگران زمان و چگونگی وقوع آنها نیست.

او فقط نگران سقوط اورشلیم است. و مردم به اسارت رفته‌اند. صرف نظر از سال دقیق و اینکه منظور از سال سوم یهوایکیم چه می‌تواند باشد، دانیال ۱:۱ نقطه شروع وقایع کتاب را تعیین می‌کند.

به طور خاص برای داستان‌های روایی در فصل‌های یک تا شش. دانیال ۱:۲۱، که اشاره به خدمت دانیال دارد، دانیال تا سال اول کوروش در دربار حضور داشت. این به ما نقطه پایان را می‌دهد.

و در واقع، این مدت تبعید اجباری است. منظور من این است که بابل شروع به اسیر کردن مردم کرد، مثلاً از سال ۶۰۵، و وقتی کوروش در سال ۵۳۹ پادشاه شد و پارس‌ها آنجا را تصرف کردند، به آنها اجازه دادند آنجا را ترک کنند. این مدت تبعید اجباری است، زمانی که مردم دیگر در سرزمین خود آزاد نیستند، و سپس در سال ۵۳۹ اجازه یافتند به سرزمین خود بازگردند.

بنابراین احتمالاً این همان چیزی است که در مورد تاریخ‌های ذکر شده در دانیال ۱ صدق می‌کند. بنابراین در سال سوم سلطنت یهوایقیم، نبوکدنصر، پادشاه بابل، آمد و آن را محاصره کرد. خداوند برخی از ظروف، خانه خدا را به یهوایقیم داد. این ظروف خانه خدا در فصل پنجم، زمانی که بلشصر وارد صحنه می‌شود دوباره ظاهر می‌شوند.

این او را به دردسر زیادی می‌اندازد. و راستش را بخواهید، فکر می‌کنم برای بسیاری از ما، این ظروف هیچ معنایی ندارند. اگر کلیساهای ما وسایلی دارند که برای مراسم عشاء ربانی یا هر چیز دیگری از آنها استفاده می‌کنند، آنها چیزی نیستند که ما به عنوان یک ظرف مقدس به آنها نگاه کنیم.

چیزی است که ما از آن استفاده می‌کنیم. آنها را می‌شوئیم، سر جایشان می‌گذاریم، ماه بعد آنها را بیرون می‌آوریم، از آنها استفاده می‌کنیم، می‌شوئیم، سر جایشان می‌گذاریم. این چیزی نیست که ما طوری با آن برخورد کنیم که انگار یک شیء مقدس و پاک است.

اما برای یهودیان در معبدشان، آن اشیاء بسیار مقدس بودند. آنقدر مهم هستند که کتاب‌های تاریخی شرح می‌دهند که این ظروف به کجا می‌روند. وقتی دوم تواریخ ۳۶ و ارمیا ۵۲ را می‌خوانید، آنها درباره تبعید مردم صحبت می‌کنند.

همچنین در مورد تعداد کشتی‌هایی که رفته‌اند صحبت می‌کند. خب، بله، مردم رفتند، اما به تمام این کشتی‌هایی که رفته‌اند نگاه کنید. در سوی دیگر تبعید، کتاب‌های پس از تبعید درباره بازگشت آن کشتی‌ها صحبت می‌کنند.

بنابراین، به دلایلی که ما اغلب اهمیت آنها را درک نمی‌کنیم، این ظروف برای قوم یهود مهم هستند. از بسیاری جهات، آنها نمایانگر امید آنها به بازگشت به زندگی عادی هستند. بنابراین، ارمیا قول داده بود، یا به مردم گفته بود که شما به تبعید خواهید رفت؟ این تبعید خیلی بیشتر از آنچه این پیامبران دروغین می‌گویند، دوام خواهد داشت.

کشتی‌ها خواهند رفت و آنجا خواهند ماند. اما خدا کشتی‌ها را باز خواهد گرداند. و بنابراین، برای آن افراد، این تنها چیز ملموس باقی مانده از رابطه عهدشان با خدا بود.

معبد نابود شده، شهر مقدس نابود شده، اما آن ظروف باقی مانده‌اند. و بنابراین، آنها برای این مردم بسیار مهم هستند. اما خدا اجازه داده است که برخی از این ظروف به بابل برده شوند.

خب، این در واقع یک جمله بسیار مهم است. بنابراین، خداوند برخی از ظروف را به دست نبوکدنصر داد و او آنها را به خانه خدای خود برد. در دنیای باستان، وقتی پادشاهان علیه یکدیگر می‌جنگیدند، این فقط یک جنگ نظامی نبود.

این یک نبرد مذهبی است. یک پادشاه نماینده خدای خود است و قرار است از طرف خدای خود بجنگد تا قلمرو خدای خود را گسترش دهد، تا قدرت خدای خود را گسترش دهد. این یک درگیری مذهبی است.

، بنابراین، وقتی نبوکدنصر خدای اسرائیل را شکست می‌دهد، یا وقتی نبوکدنصر یهوایقیم را شکست می‌دهد، برای همه کسانی که تماشا می‌کنند، چنین به نظر می‌رسد که خدای بابل، خدای اسرائیل را شکست داده است. این مسئله‌ی مهمی است. این عادلانه نیست، ما نبرد را باختیم.

خدای ما به اندازه خدای دیگر قوی نیست. چرا خدا اجازه داد این اتفاق بیفتد؟ چطور ممکن است خدای ما شکست بخورد؟ این یک مسئله مذهبی است. و بنابراین، این ظروف به خانه خدای نبوکدنصر منتقل می‌شوند.

توجه کنید که نبوکدنصر آنها را کجا می‌گذارد. او آنها را به خانه خود نمی‌برد. آنها مال او نیستند.

او به عنوان نماینده خدای پیروز، ظروف خدای شکست خورده را می‌آورد و آنها را دقیقاً در جای خود، در مکانی مقدس متعلق به خدای خود قرار می‌دهد. بنابراین، این انتقال ظروف نشان دهنده اهمیت موضوع از نظر مذهبی است. این خدای بابل است.

این مردوک است که خدای اسرائیل را شکست می‌دهد. یا به نظر می‌رسد که اینطور باشد. اگر متن را با دقت بخوانید یا با دقت به متن گوش دهید، این چیزی نیست که می‌گوید.

نمی‌گوید که نبوکدنصر، یهوایقیم را شکست داد. می‌گوید نبوکدنصر به اورشلیم آمد و آن را محاصره کرد و خداوند یهوایقیم، پادشاه یهودا، را به همراه برخی از ظروف خانه خدا به دست او سپرد. پس چرا نبوکدنصر پیروز شد؟ زیرا خدا پادشاه خود را تسلیم کرد.

خدا ظروف او را تحویل داد. خدا آنها را به او داد. بنابراین، ممکن است اوضاع روی زمین بد به نظر برسد. و ظواهر ممکن است بگویند که خدای اسرائیل شکست خورده است.

اما این چیزی نیست که راوی می‌گوید. راوی می‌گوید خدای اسرائیل کنترل این ماجرا را در دست دارد. او آنها را تسلیم کرد.

او کسی است که کنترل اوضاع را در دست دارد. بنابراین این یک جمله بسیار مهم است. این فقط یک پادشاه در مقابل یک پادشاه نیست.

این یک خداست، گ بزرگ، در مقابل یک خداست، گ کوچک. به نظر می‌رسد که گ کوچک خدا پیروز شده است. اما نویسنده دانیال اجازه نمی‌دهد که این ایده پابرجا بماند. نبوکدنصر پیروز نشده است.

مردوک پیروز نشده است. در آیات سه تا هفت، جدا از نبوکدنصر، با شخصیت‌های اصلی آشنا می‌شویم. اشیانز را داریم که رئیس درباریان است.

بنابراین، او تا حدودی از اختیارات سلطنتی برخوردار است. ما دقیقاً مطمئن نیستیم که او چه کاری انجام می‌داد، اما او از دستورات پادشاه در اینجا برای بازگرداندن برخی از اشراف اسرائیل به بابل پیروی می‌کند. و بخشی از هدف از آوردن این جوانان به بابل، آموزش آنهاست.

حالا، چرا باید بخواهند آنها را آموزش دهند؟ این فقط رفتن به مدرسه و یادگیری چیزهای زیاد برای پیدا کردن شغل خوب نیست. این رفتن به مدرسه در بابل است تا بتوانیم شما را مطابق با ارزش‌هایمان، مطابق با زبان و ادبیاتمان، فرهنگ‌سازی کنیم. چرا باید این کار را می‌کردند؟ خب، آنها دارند این افراد را به اسارت می‌گیرند.

یکی از کارهایی که می‌توانست انجام دهد این بود که این افراد را برای تبدیل شدن به کارمندان برجسته دولتی آموزش دهد؛ در این صورت احتمال شورش آنها و تمایلشان به بازگشت به خانه کمتر می‌شد. آنها در بابل شغل‌های خوبی دارند، درست است؟ و احتمالاً احتمال شورش در سرزمین مادری‌شان کمتر است زیرا می‌خواهند اعضای خانواده‌شان در بابل محافظت شوند. شاید آنها نوعی گروگان دیپلماتیک باشند.

و این جوانان احتمالاً نوجوان هستند. سن دقیق آنها به ما گفته نشده است، اما آنها آموزش پذیرتر هستند. آنها می‌توانند خدمت طولانی‌تری ارائه دهند.

و نبوکدنصر گل سرسبد را برمی‌دارد. او می‌خواهد آنها را آموزش دهد. او می‌خواهد آنها در خدمت او باشند.

بنابراین، او به آنها زبان و ادبیات این ملت میزبان را آموزش می‌دهد. و زبان بابلی احتمالاً اکدی بوده است. که زبانی واقعاً دشوار برای یادگیری است. خوشبختانه من مجبور به یادگیری آن نشده‌ام.

خوشحالم. اما زبان بسیار دشواری است. و دلیل اینکه آنها مجبور به یادگیری اکدی بوده‌اند این است که بخش زیادی از مجموعه فرهنگی داستان‌ها و تاریخ آنها، همه به زبان اکدی نوشته شده است.

شاید شبیه این باشد که اگر می‌خواهید تاریخ کلاسیک را مطالعه کنید، واقعاً باید لاتین یاد بگیرید. باید آن را به لاتین، به زبان اصلی بخوانید. بنابراین، به این جوانان زبان اکدی آموزش داده شد.

آنها مجبور بودند بر آن تسلط پیدا کنند. اما با تسلط بر زبان، آنها بر ادبیات نیز تسلط پیدا می‌کنند. آنها بر اسطوره‌ها، باورها و جهان‌بینی بابل تسلط پیدا می‌کنند.

نبوکدنصر می‌خواهد این جوانان را به بهترین خدمتکارانی که می‌تواند تبدیل کند. او می‌خواهد آنها واقعاً شستشوی مغزی داده شوند تا بابلی‌های خوبی باشند. او آنها را از سرزمین مادری‌شان برده است.

او می‌خواهد که آنها بابلی‌های خوبی باشند. بخش دیگری از این برنامه غذایی است که به آنها داده شده است. بنابراین، آنها باید روزانه از سفره پادشاه غذا و شراب دریافت کنند.

و سپس آنها باید به مدت سه سال آموزش ببینند. بنابراین این برنامه آموزشی است. در پایان آن مدت، آنها باید در مقابل پادشاه می‌ایستادند، یا در خدمت پادشاه خدمت می‌کردند، و در خدمت پادشاه می‌ایستادند.

آیه ۶ می‌گوید، در میان اینها، بنابراین، به ما می‌گوید که بیش از این چهار جوان بودند که به بابل برده شدند، در میان تمام این اشراف، این خانواده سلطنتی که به بابل آورده شدند، این چهار نفر، دانیال، حنania میثائیل و عزریا از قبیله یهودا، حضور داشتند. بنابراین، ما این چهار جوان را داریم که قرار است در فصل دنبال کنیم، و سپس بقیه داستان‌های دربار عمدتاً درباره دانیال است، اما سه دوست چند بار دیگر ظاهر می‌شوند.

بنابراین، بیش از این چهار نفر وجود دارند. توجه داشته باشید که اینها از قبیله یهودا هستند. اینها بنی‌اسرائیل هستند.

اینها اعضای قوم عهد خدا هستند. بنابراین، نویسنده فقط به نوعی آن را در متن گنجانده است تا فراموش نکنیم. و نام آنها، متن این را برای شما توضیح نمی‌دهد. اگر عبری می‌دانید یا زمانی را صرف مطالعه عهد عتیق کرده‌اید، می‌دانید که این نام‌ها مهم هستند و معنا دارند.

آنها فقط به خاطر اینکه اسمی را دوست دارند انتخاب نمی‌کنند. آنها اسمی را انتخاب می‌کنند و آن یک جمله است، معمولاً در ستایش خدایشان. بنابراین، یهوه لطف کرده است

چه کسی یا چه چیزی مانند خداست؟ یهوه کمک کرده است. معنی نام آنها همین است. به آنها نام‌های جدیدی داده می‌شود.

و چرا باید به آنها نام‌های جدید داده شود؟ خب، شما نمی‌توانید این کارمندان دولت را با نام‌های عبری به افتخار خدایانشان داشته باشید. بنابراین، شما می‌خواهید به آنها نام‌هایی بدهید که احتمالاً به افتخار خدایان بابلی باشد، اگرچه ما کاملاً مطمئن نیستیم که نام‌های جدید به چه معناست. اما آنها نمادی از این واقعیت خواهند بود که اکنون تابع این پادشاه متفاوت هستند.

آنها مطیع پادشاه بابل، یک پادشاه جدید، یک ملت جدید و خدایان جدید هستند. این در واقع یک اتفاق رایج درباری بود که هنگام اسارت آنها رخ می‌داد. این نماد تبدیل شدن آنها به بابلی‌های خوب است

این نشانه‌ای است که آنها مالک جدیدی دارند. آنها متعلق به بابل هستند. بنابراین، تا پایان آیه ۷، برخی از ظروف معبد یهوه و همچنین برخی از ظروف انسانی او را داریم که به سمت دربار سلطنتی می‌روند.

دانیال ۱ آیه ۸ ما را به طرح اصلی ماجرا می‌رساند. تمام آیات ۱ تا ۷ از قبل برنامه‌ریزی شده بودند. بنابراین اکنون به طرح اصلی می‌پردازیم.

دانیال تصمیمی می‌گیرد و مصمم می‌شود که خود را با غذای پادشاه یا شرابی که او نوشید، آلوده نکند. خب، ما می‌دانیم دانیال چه کرد. او نمی‌خواست خود را با غذای پادشاه آلوده کند.

او می‌خواست آن را نخورد. و ما می‌دانیم که چرا این کار را کرد، چون اعتقادات شخصی عمیقی داشت. اما در واقع مطمئن نیستیم که چرا آن غذا باید نجس می‌بود.

بنابراین، ما می‌دانیم که او این تصمیم را گرفت زیرا غذا، هم غذا و هم شراب را نجس می‌دانست. چیزی که ما نمی‌دانیم این است که چرا غذا نجس بود. ما در عهد عتیق انواع و اقسام ایده‌ها در مورد چیزهایی که نجس می‌شدند، داریم.

در لاویان و حزقیال تعلیمی وجود دارد. این تعلیم مربوط به چیزهایی است که از نظر آیینی پاک نیستند و برای استفاده در معبد قابل قبول نیستند. و زندگی در یک کشور خارجی، حداقل طبق گفته هوشع، به خودی خود نجس کننده بود.

بنابراین، هر کاری که آنها انجام می‌دادند، ناپاک محسوب می‌شد. اما دانیال به طور خاص در مورد غذا تصمیم می‌گیرد. آنها در برابر نام‌های جدید مقاومت نکردند.

آنها در مقابل آموزش مقاومت نکردند. اما در مقابل غذایی که در موردش موضع می‌گیرند، مقاومت کردند. ایده‌های مختلف زیادی در مورد اینکه چه چیزی این غذا را نجس می‌کرد، وجود دارد.

در نهایت، ما کاملاً مطمئن نیستیم، اما اجازه دهید برخی از پیشنهادات را برای شما بیان کنم. این احتمال وجود دارد که دانیال غذا را رد کرده باشد زیرا از کاخ می‌آمده و غذای کاخ از طریق معبد می‌آمده است. و اگر از معبد می‌آمده، به یک بت تقدیم می‌شده است.

اما مشکل اینجاست که این موضوع در مورد سبزیجات نیز صادق بود. تمام غذای کاخ از معبد می‌آمد و بنابراین نجس می‌شد. بنابراین، مگر اینکه آنها اصلاً چیزی نخورند، به نظر نمی‌رسد که این مشکل را حل کند.

احتمال دیگر این است که کاخ، کاخ بابل، البته، قوانین غذایی تورات را رعایت نمی‌کرد. چیزهایی که درست می‌کردند، یا اینکه کدام حیوانات را می‌توانستند بخورند، کدام‌ها را نمی‌توانستند بخورند، چگونه باید یک حیوان را می‌کشتند، طبق تورات روش‌های خاصی برای انجام این کار وجود دارد. بدیهی است که کاخ بابل به این چیزها اهمیتی نمی‌داد، بنابراین این کار نجس می‌شد.

اما مشکل اینجاست که دانیال گوشت و شراب را نجس می‌دانست. پس چرا شراب نجس بوده است؟ در تورات چیزی در مورد اینکه چرا شراب نجس بوده است، وجود ندارد. به نظر نمی‌رسد حیوانات محور مشکل باشند.

بنابراین شاید او امتناع کرد زیرا گوشت و شراب کاخ پادشاه غذاهای جشن بودند. بنابراین، اگر دانیال از آنها خودداری می‌کرد، سوگواری‌ای را که در ارتباط با تبعید در آن می‌بود، نشان می‌داد. برای کسی که در اسارت است، شایسته نیست که جشن بگیرد یا غذاهای جشن بخورد.

و همچنین این نوع غذا مناسب اشراف است، و دانیال غذای دهقانی، در واقع سبزیجات، را درخواست می‌کند. این ممکن است درست باشد، اما نمی‌گوید چرا نجس است. فقط می‌گوید شاید او نمی‌خواست آن را بخورد چون غذای جشنواره بوده، اما این نجس نیست.

چند گزینه دیگر هم اینجا وجود دارد. در نهایت، من راه حل ترمپر لانگمن را می‌پسندم. ترمپر فکر می‌کند که جوانان عبری با امتناع از غذا، یا با داشتن کنترل بر غذایی که می‌خورند، در مورد اینکه چه کسی از آنها نگهداری کند، تصمیم می‌گرفتند.

بنابراین، اگر آنها با غذاهای غنی، غذاهای سالم سفره پادشاه و بهترین غذاهای سفره پادشاه، سه بار در روز تغذیه می‌شوند، این یادآوری را دارند که به پادشاه وابسته هستند. او کسی است که به آنها غذا می‌دهد. با امتناع از این کار و انتخاب سبزیجات به جای آنها، که در آن زمان رژیم غذایی برتر محسوب نمی‌شد، هر بار که زنگ شام به صدا در می‌آید، به آنها یادآوری می‌شود که خدا کسی است که از آنها تغذیه می‌کند.

آنها غذاهای غنی پادشاه را نمی‌خورند. آنها صرفاً سبزیجات می‌خورند. باز هم، این ماهیت نجس بودن آن را توضیح نمی‌دهد.

انگیزه آنها برای امتناع از غذا هر چه که بوده باشد، مسئله بزرگتر الهیاتی است. باشه؟ مربوط به تربیت الهی در مقابل تربیت انسانی است. این جوانان به چه چیزی یا چه کسی برای امرار معاش وابسته هستند؟ چه کسی قرار است از آنها حمایت کند؟ فقط می‌خواهم اینجا کمی احتیاط کنم.

این یک برنامه غذایی نیست. این کتاب مقدس نیست که به ما بگوید چگونه باید غذا بخوریم. و سبزیجات سالم‌تر هستند.

من با این موافقم. فکر می‌کنم آنها احتمالاً از بعضی جهات انتخاب خوبی کرده‌اند. اما این کتاب مقدس نیست که به ما می‌گوید باید رژیم غذایی دانیال را دنبال کنیم.

روایت کتاب مقدس چیزها را توصیف می کند. داستان‌هایی را برای ما شرح می دهد. این چیزی را توصیف می کند که دانیال برای ما انجام داد.

این توصیه نمی کند که ما چه کاری باید انجام دهیم. بنابراین، اگر می خواهید سبزیجات بیشتری بخورید، پزشک شما خوشحال خواهد شد. شما هم خوشحال خواهید شد.

گاهی اوقات سبزیجات بیشتر برای شما بهتر است. اما نه به این دلیل که کتاب دانیال به شما می گوید. فعلاً این را کنار می گذاریم.

بسیار خوب. بنابراین، سوال این نیست که چرا آنها آن را رد کردند. ما می دانیم که آنها آن را رد کردند زیرا نجس کننده بود.

ما دقیقاً نمی دانیم چرا این [آب] آلوده کننده بود. سوال این است که آنها برای امرار معاش به چه کسی وابسته هستند؟ بسیار خوب.

آیه ۹. بنابراین در اینجا می بینیم که دانیال با مقامات پادشاه تعامل دارد. و بنابراین، او از رئیس خواجه سرایان اجازه می گیرد که این کار را نکند، این را نخورد. و سپس می گوید، و خدا به دانیال در نظر رئیس خواجه سرایان لطف و محبت عطا کرد.

خب، چیز بعدی که انتظار دارم بخونم اینه که خب، اون به دانیال گفت، باشه، به درخواستت احترام میذارم. درسته؟ دانیال به درخواستی می کنه. متن میگه خدا به اون مقام دولتی لطف کرد.

آن مقام رسمی باید بگوید باشه. اما این اتفاق نمی افتد. خدا به دانیال لطف کرد، و رئیس خواجه سرایان گفت: من از پادشاه می ترسم.

من نمی توانم این کار را انجام دهم. بنابراین، اگرچه خدا با این خواجه به دانیال لطف کرد، اما درخواست دانیال را برآورده نکرد. این کمی جالب است.

همچنین این دومین بار در این فصل است که خدا چیزی می دهد. ابتدا، او پادشاه خود را به دست نبوکدنصر سپرد. اکنون، او به دانیال در نظر مقامی که بر آنها حکومت می کرد، لطف و محبت نشان می دهد.

خدا بر چیزهای بزرگ و کوچک کنترل دارد. اولین چیزی که خدا داد تاریخ جهان بود، درست است؟ این تسلط نبوکدنصر است، سقوط اورشلیم. خدا آن را به دست نبوکدنصر سپرد.

این بار، خدا به دانیال در میان مأموران لطف کرد. این احتمال وجود دارد که درباری می دانسته آنچه دانیال، درخواست می کند می تواند به عنوان خیانت تعبیر شود. و بنابراین لطفی که او نسبت به دانیال داشت باعث شد که او به نوعی از آن صرف نظر کند.

او نتوانست به درخواست او احترام بگذارد، اما او را تنبیه هم نکرد. خب، دانیال، دانیال چه کار می کند؟ خب، او عاقلانه عمل می کند. حکمت یعنی یافتن راه درست برای انجام کار درست.

و بنابراین، دلیل کار درست را می داند. او نمی تواند آن غذا را بخورد. او باید راهی برای انجام این کار پیدا کند.

بنابراین، او به مقام دیگری، کسی که مستقیماً بالای سر آنها بود، نزدیک می‌شود و می‌گوید، خدمتکارانت را به مدت ۱۰ روز آزمایش کن. به ما سبزیجات برای خوردن و آب برای نوشیدن بده. بنابراین حالا او فقط ۱۰ روز را دور می‌ریزد.

ده روز به من فرصت بده. این یک مقام متفاوت است، احتمالاً یک مقام پایین‌تر. احتمالاً این مدت فقط به اندازه‌ای طولانی است که اگر سبزیجات قرار نبود کار را انجام دهند، کمی تفاوت ایجاد شود، اما نه آنقدر طولانی که شاید سوءظن دیگران را برانگیزد.

و این مقام مسئول چه می‌کند؟ او به حرف آنها گوش داد، آنها را به مدت ۱۰ روز آزمایش کرد. در متن نیامده که خدا به او لطفی کرده است. فقط گفته شده که آن شخص به حرف او گوش داده است.

دلیلش را به ما نمی‌گوید. من از مفسران شنیده‌ام، و خودم هم یکی از آنها هستم، که فکر می‌کنند شاید با جایگزین کردن آن چهار وعده گوشت و شراب غنی از سفره پادشاه با سبزیجات، آن مقام می‌توانست آن وعده‌های غذایی را به خانه ببرد. شاید

بنابراین، شاید او از این کار کمی پول گرفته باشد. این در متن نیامده است.

این فقط خیال است. اما دانیال راه خود را از میان این موقعیت پیدا می‌کند. او مصمم است که غذای پادشاه را نخورد.

او ابتدا رد می‌شود. او رویکرد دیگری را با شخص دیگری امتحان می‌کند. او به انجام کار درست دست می‌یابد. و این کار را به روشی عاقلانه و با درایت انجام می‌دهد و دانیال مورد احترام قرار می‌گیرد.

او ستیزه‌جو نیست. او نفرت‌انگیز نیست. او خردمند است.

بنابراین، البته، نتیجه این است که دانیال و دوستانش، در پایان این آزمون ده روزه، ده برابر بهتر ظاهر می‌شوند، که احتمالاً اغراق خوبی است، زیرا واقعاً چگونه می‌توان این را سنجید؟ آنها از هر کس دیگری و از همه جوانان دیگر بسیار بهتر هستند. بنابراین، این ما را به آیه ۱۷ می‌رساند، و در اینجا سومین مورد از «خدا داد» را می‌بینیم. در مورد این چهار جوان، خدا به آنها در تمام ادبیات و حکمت، دانش و مهارت عطا کرد.

خدا در زندگی آنها در تبعید دخیل است. او در رویداد بزرگی که آنها را به آنجا رساند، دخیل بود. او در تلاش دانیال برای یافتن راه درست برای انجام کار درست، دخیل بود و اکنون در اعطای مهارت‌ها و توانایی‌های واقعاً ویژه به آنها برای برتری در این محیط خارجی، دخیل است.

به ما گفته شده که دانیال درک، رؤیا و خواب‌هایی داشته است، و این واقعاً ما را برای چند فصل بعدی آماده می‌کند. در فصل ۲ چه اتفاقی می‌افتد؟ کینگ رؤیایی می‌بیند. او نمی‌داند معنای آن چیست.

دانیال این کار را می‌کند، و وقتی به عدد ۷ می‌رسیم، که در واقع خیلی جالب است، دانیال کلی رؤیا می‌بیند که نمی‌فهمد، اما ما هنوز به عدد ۷ نرسیده‌ایم. بنابراین، آنها در مقابل پادشاه می‌ایستند. آنها به خدمت پادشاه در می‌آیند و خدمتگزاران وفاداری هستند و پادشاه آنها را از همه بهتر می‌داند، بهتر از همه خدمتگزاران دیگرش.

بنابراین، ما این چارچوب را برای فصل‌های روایی داریم. سال سوم یهو یاقیم، او آنجاست، و دانیال تا سال اول کوروش آنجاست و در دربار پادشاه خدمت می‌کند. این فصل اول مقدمه‌ای بر کل کتاب است.

ما با شخصیت‌ها آشنا می‌شویم. زمینه‌ی تمام رویدادها را درک می‌کنیم. واقعاً می‌توانیم برخی از مضامین کلیدی را انتخاب کنیم و مجموعه‌ای از سؤالات را مطرح می‌کنیم.

بنابراین، این فصل و این کتاب قرار است به مجموعه‌ای از سؤالات مهم برای تبعیدیان و مردم پراکنده پاسخ دهد. چگونه، برای این مردمی که وطن خود را از دست داده‌اند، معبد خود را از دست داده‌اند، پادشاه خود را از دست داده‌اند، به نظر می‌رسد که خدایشان شکست خورده است، ممکن است از خود بپرسند، چگونه ما به خدایی که اجازه می‌دهد اورشلیم سقوط کند ایمان داریم؟ ما در تبعید چه می‌کنیم؟ خدای ما چگونه شکست خورد؟ خب، دانیال ۱ می‌گوید خدای شما شکست نخورد. خدای شما شما را رها کرد.

دلیلش را نمی‌گوید. باید تا فصل ۹ صبر کنید تا بفهمید، اما چه اتفاقی برای جوانان ما که با این سبک زندگی خارجی آشنا می‌شوند، خواهد افتاد؟ خب، خدا به آنها موفقیت می‌دهد. البته این وعده‌ای نیست که قرار باشد اتفاق بیفتد، اما این به عنوان یک دلگرمی عمل کرد که، خب، آنها از سرزمین مادری‌شان بیرون رانده شدند، اما خدا مراقب آنهاست.

خدا به آنها لطف می‌کند. آیا می‌توانند از پلیدی دوری کنند و اربابان خود را راضی کنند؟ ظاهراً می‌توانند. خدا چگونه کار می‌کند؟ خدا چگونه قرار است پیروز شود؟ چرا خدا گاهی اوقات اجازه می‌دهد بد به نظر برسد؟ چگونه می‌توانیم در تبعید زندگی کنیم؟ در این فصل آغازین، انواع ایده‌های بزرگ و سؤالاتی که در ادامه کتاب به آنها خواهیم پرداخت، مطرح شده است.

به بعضی از آنها پاسخ می‌دهد. به بعضی از آنها، فقط سوال را همانجا باقی می‌گذارد تا به فکر کردن در موردشان ادامه دهیم، اما مضامین کلیدی، ما حاکمیت خدا را داریم. خدا داده است.

خدا داد. خدا داد. این دستِ مشیت الهی است که در تاریخ، تاریخ بزرگ، و زندگی مردم، فقط زندگی مردم کوچک، در کار است.

من این را بسیار دلگرم‌کننده می‌دانم. خدا در تیتراخبر در حال کار است، و خدا در زندگی کوچک من نیز در حال کار است. خدا نیروی محرکه در تمام رویدادها است، و ما این مضمون خدای کوچک در مقابل خدای بزرگ را داریم.

این خدایان بابل هستند، خدایان قدرتمندترین ملت جهان در مقابل خدای اسرائیل که به نظر می‌رسد بزرگ داریم. ما K کوچک در مقابل یک پادشاه با حرف K شکست خورده است، اما ما یک پادشاه با حرف بندگان وفاداری داریم که در تبعید شکوفا می‌شوند. کتاب دانیال از بسیاری جهات با ایده ایمان و فرهنگ بازی می‌کند.

چگونه می‌توانیم در فرهنگی که ضد خداست، با وفاداری به خدا زندگی کنیم؟ حداقل با گفتن اینکه خدا آنجاست، خدا فعال است و خدا درگیر است، به سؤال مطرح شده در این فصل اول پاسخ می‌دهد.

مشیت الهی حتی در تبعید نیز در کار است. این درگیری واقعاً بین چه کسانی است؟ آیا بین دانیال و اربابانش است G است؟ آیا بین یهوایا قیم و نبوکدنصر است؟ خیر. این درگیری بین خدا و خدایان کوچک

فصل اول کتاب دانیال به ما می‌گوید چه کسی قبلاً آن، یعنی حاکمیت خدا را به دست آورده است. خدا همه این چیزها را به دست نبوکدنصر سپرد. در درس بعدی به فصل دوم باز خواهیم گشت.

این دکتر وندی ویدر در حال تدریس در مورد کتاب دانیال است. این جلسه ۴، دانیال ۱ است